رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

نام حق بر زبان همی رانم — که بجان و دلش همی خوانم
ملک و صانع و قدیم و حکیم — خالق و رازق و رءوف و رحیم
هرچه هست از بلندی و پستی — همه زو یافت صورت هستی
طاعت اوست فرض عین شده — بر همه خلق همچو دین شده
زاد ما را کتاب تا خوانیم — کرد ما را خطاب تا دانیم
هرچه او گفت آن کنیم همه — طاعت او بجان کنیم همه
آنچه او گفت غیر آن کردن — نیست سودی بجز زیان کردن

روز و شب طالب قبول وییم — پیروی یا امت رسول وییم

در نعت سید المرسلین

شکر حق را که پیشوا داریم — پیشوایی چو مصطفی داریم

مهتر و بهتر و که دین همه — سرور و خاتم نگین همه

او شریعت بیان کند ما را — او طریقت عیان کند ما را

صلوات خدای بر وی باد — تا بروز جزا پیاپی باد

امت او دوستدار وییم — دوستدار چهار یار وییم

چون ابو بکر و عمر و عثمان — مرتضی آن علیهم الرضوان

رحمت حق نثار یارانش — باد بر جمله دوستدارانش

آغاز کتاب مسمّا به و اعتذار مصنف

ای مصلی بیا طهارت کن — خانهٔ دین خود عمارت کن

چون بیاری طهارت ظاهر — باطنت نیز حق کند طاهر

آن طهارت که فرض جسم آمد / ظاهرت را همه سه قسم آمد

تن بغسل و وضو چو پاک کنی / آب گر نیست قصد خاک کنی

شرح این هر سه نوع را گوییم / زانکه چوگان شرع را گوییم

در طهارت فریضه و سنت / بر تو خوانم روان و بی منت

پس بیان نماز روزه کنیم / تو بشنو عمر پنج روزه کنیم

آیه ست نماز باید کرد / دل مقام نیاز باید کرد

روز محشر که جان کند از بود / اولین پرسشی از نماز بود

پس مکن در نمازها تقصیر / تا در آن روز باشدت توقیر

خود ثنای چو پس نکو گفت است / در پی معنی نکو او سفت است

غم دین خور که غم غم دین است / همه غمها فروتر از این است

غم دنیا مخور که بیهوده است / هیچکس در جهان نیاسوده است

تن بعجز و قصور معترفم / نه چو نادان احمقی و خرفم

پیش ازین گفته اند اهل سلف / عذر من ضعف و قد استهدف
لیک بر قدر خویش کوشیدن / به ز بیکاری و خموشیدن
من بقدر مجال کوشیدم / خرقه را برد نظم پوشیدم
اسب تازی اگرچه بتازد / لاشه خر خویشتن نیندازد
نکنی عیب گر تو بتوانی / که درو حله بپوشانی
موجز و دلپذیر افتادست / لاجرم بی نظیر افتادست
صد و هفتاد بیت ده بابست / لایق روزگار اصحابست
این ترا یادگار از شرفست / نام او در جهان بهر طرفست
از بخارا ست مولد و نسبش / وز خراسان علوم مکتسبش
یا الهی بده تو توفیقم / راه بنما بسوی تحقیقم

باب اول در بیان وضو که مشتمل چهار فصلست فصل اول در فرضهای وضو

در صباح و رواح لیل و نهار / در وضو نیست جز فریضه چهار

شستن روی و دست و مسح سر است	شستن پای نیز معتبر است
ربع سر مسح فرض باید دید	لازم شستن انجه فرض باید دید

فصل دوم در سنتهای وضو

سنت آید که ده باشد	هرکه دانست مرد ره باشد
شستن دستها پیش مسواک است سنت	نام حق گفتن از دل پاک است سنت
مضمضه مسح گوش استنجا	به سه کرات شستن اعضا
نیز انگشت پای را تخلیل	سنت آید ز مصطفی بی قیل
باز تخلیل لحیه است سنت قفا	گفتم این جمله را علی الاطلاق
عضو گر تر کنی روا نبود	راندن آب جز روا نبود

فصل سیوم در مستحبات وضو

در وضو شش ز مستحبات است	نیت و زان پس موالات است
همه سر مسح و انگهی ترتیب	بمیامن بدایت از تادیب

در تیمم

در تو مسح از سر پا عمل کردی — مسح کردن از این قبل کردی

فصل چهارم در مکروهات وضو

آب اندر دهان و در بینی — بکف چپ کراهیت بینی

آب بر روی سخت بر کردن — عورت خویش را نظر کردن

خوی در آب اشتن از عمدا — سخن اندر مقام استنجا

در تو بینی بدست افشانی — در میان کراهیت مانی

هر که این شش کراهیت داند — دایم اندر رفاهیت ماند

باب دوم در بیان شکسته های وضو

آنچه از پیش و پس عیان گردد — آبدست تر از پان گردد

مگر آن باد کان ز پیش بود — که وضو هم بجای خویش بود

ریم و خون چون روان همی باشد — قی کنی چون دهان همی باشد

خواب تکیه زده وضو شکند — تکیه بر خواب هیچکس نکند

قهقهه اندر نماز بیهوشی	بازدیوانگی و مدهوشی
هرکرا شد مباشرت فاحشی	فرج بر فرج ابر در [illegible]

باب سیوم در بیان غسل که مشتمل سه فصل است فصل اول در فریضهای غسل

هر که با دانشی تمیز بود	فرض در غسل او سه چیز بود
آب در بینی و دهان کردن	بر همه عضو خود رسان کردن

فصل دوم در سنتهای غسل

سنت غسل جملگی پنج است	یاد گیرش که بهتر از گنج است
شستن دست فرج باید پیش	دور کردن نجاست از تن خویش
پس وضو ساختن ز بهر خدا	شستن تن سه بار سرتا پا
آن زنانی که موی را بافند	شاید آن موی را نه بگشافند
در تنگ موی چو آب را رانند	بافته خوشک همچنان مانند

فصل سیوم در مقدار آب در وضو و غسل

مکن اسراف

در صفت راستی

دلا گر کنی راستی اختیار / شود دولتت همدم بخت یار
نه پیچد سر از راستی هوشمند / که از راستی نام گردد بلند
مزن دم بجز راستی زینهار / که دارد فضیلت یمین بر یسار
دم از راستی گر زنی صبح وار / ز تاریکی جهل گیری کنار
به از راستی در جهان کار نیست / که در کیش راستی عار نیست

در مذمت

کسی را که ناراستی گشت کار / بکار روز محشر شود شرمسار
زناراستی نیست کاری بتر / از آن کم شود نام نیک ای پسر
کسی را که گردد زبان در دروغ / چراغ دلش را نباشد فروغ
دروغ آدمی را کند شرمسار / دروغ آدمی را کند بی وقار
ترا شرمساری نماید دروغ / بکاذب دری غم گشاید دروغ

دروغ ای برادر مگو زینهار	که کاذب بود خوار بی اعتبار
زکذاب گیرد خردمند عار	که او را نیارد کسی در شمار

در صفت جهان فانی

نگه کن درین گنبد زرنگار	که سقفش بود بی ستون استوار
سراپردهٔ چرخ گردنده بین	در و شمعهای فروزنده بین
یکی پاسبان و یکی پادشاه	یکی دادخواه و یکی تاج خواه
یکی تاجدار و یکی باجدار	یکی سرفراز و یکی خاکسار
یکی شادمان و یکی دردمند	یکی کامران و یکی مستمند
یکی بر حصیر و یکی بر سریر	یکی در پلاس و یکی در حریر
یکی بی نوا و یکی مالدار	یکی نامراد و یکی کامگار
یکی را غنا و یکی را عنا	یکی را بقا و یکی را فنا
یکی تندرست و یکی ناتوان	یکی سالخورد و یکی نوجوان

یکی

در تیمم فریضه این چار است   که ترا زین چهار ناچار است
نزد ما شرط نیست استیعاب   در تیمم تو نکته را دریاب
هر چه آن ناقض وضو باشد   ناقض اندر تیمم او باشد
وانکه قادر شود بر آب طهور   زود گشود ز زمان تیمم دور
هر که میلی ز آب دور بود   این تیمم ورا طهور بود
ور بود آب کمتر از میلی   نیست در بار او تشنیع قیلی
میل در شرع ثلث فرسنگ است   گر ترا دانش است و فرهنگ است
ثلث فرسنگ هست چار هزار   از قدمهای اشتری راهوار

باب ششم در بیان نماز و این مشتمل چهار فصل است فصل اول فریضهای نماز

هر که او طالب لطیفه بود   پیشوایش ابو حنیفه بود
او در اسلام صوفی صافی   در شریعت وفی و دائم وافی
بشنو از من بیان مذهب او   زانکه صافی تر است مشرب او

ضبط کن این دو شش فرض اکنون | شش درون نماز شش بیرون

تا نماز تو با نوا گردد | فرض و نفلت همه روا گردد

آنچه بیرون کنون ترا فرض است | عرض داریم که موجب عرض است

نیت است و طهارت و تکبیر | پوشش عورت و مکان طهیر

عم اسلام بایدت خوردن | روی با سوی قبله آوردن

نزد نعمان امام اهل حجاز | هست این شش ز فرضهای نماز

شش دیگر در اندرون نماز | فرض دان و نماز کن به نیاز

وان قیام و قراءت است رکوع | قعده آخرین و سجده خشوع

پس برون آمدن ز فرض شناس | از نماز ای برادر ... قیاس

فصل در واجبات نماز

در واجبات نماز هفت است | زانکه از مصطفی چنین ثبت است

فاتحه ضم سوره قرآن | در دو اول از فریضه ...

لیک

لیک اندر تطوع و سنت — سوره با فاتحه بکن ضمت
کآخرینش چو اولین باشد — سوره با فاتحه قرین باشد
در بلندی بلند باید خواند — وانچه پست است پست باید خواند
قعدهٔ اول از وجوبات است — باز در آخرین تحیات است
نیز در وتر شد قنوت عیان — باز تعدیل جمله ارکان
وتر از واجبات میدارند — بر همه واجب است بگذارند
لیک در عید واجب افزاید — زانکه تکبیر عیدئی باید
پس برون آمدن بلفظ سلام — نزد ما واجب است در اسلام

[illegible]

سجدهٔ سهو با تلاوت هم — واجب آمد باتفاق امم
وانگه آنکس که جستنی چو زند — ورنه زین باب نیستی واره
سجدهٔ سهو را بیان کردن — آنچه مشکل بود عیان کردن

گر کسی فرض را کند تأخیر / یا کند ترک واجب از تقصیر

سجدهٔ سهو را چو ساز کند / چیز نقصان زآن نماز کند

ای مصلی به پیش رب سلام / گوی آنگه بیار سجده تمام

کین چنین است مذهب نعمان / او به تقوی چو بوذر و سلمان

از یکی سهو را دو سجده بس است / شرع آمرزگار ترا هوس است

لیک تنها گذار چی بنهفت / هر دو دستش سلام باید گفت

مر اماحی که مقتدی باشد / سهو او سهو مقتدی باشد

مقتدی را چو سهو افتاد است / سجدهٔ سهو نه مستفاد است

سهو او را امام بر گیرد / طاعتش زو خدای بپذیرد

سجدهٔ سهو حکم منفرد است / حکم مسبوق حکم منفرد است

سنت اندر نماز آینده است / چون اندرای تو لیست و فعلت

آنچه تو لیست

آنچه قولیست هست استفتاح / بعد از آن در اعوذ گشت فلاح

زان پس تسمیه است آمین از سنت / سمع الله گفتن اندرین از سنت

سمع الله امام بردارد / مقتدی ربنا لک آغازد

فاتحه در دوی اخیر از فرض / گیر سنت ولی مگیر از فرض

باز تسبیح در رکوع و سجود / نیز تکبیر در [illegible] سجود

سنت فعل در نماز ده است / یاد گیرش از [illegible]

هست رفع الیدین تا اذنین / وانکه بر جای [illegible]

بعد از آن دست راست را بر چپ / بنهی زیر ناف [illegible]

هم زنان را بجمله در اقوال / و بنهند بر [illegible]

دست بنهد از آن در رکوع / نشست هموار [illegible]

لیک در قعده گر نباشد هنر / [illegible]

نیز بر پای چپ نشستن گیتی / سر پای انگشت سوی قبله کنی

قومه بعد از رکوع از سنت است — جلسه در سجدتین از زین فن است

سجده آنرا که در میان دو کف — شکم از ران دور دست از دف

بازگردان تو روی وقت سلام — بر یمین و یسار خویش تمام

گر کسی بر تو شبهت انداز زد — مستحب را ز سنت انداز زد

ای دلت پر ز نور راز حکمت — مستحب دور نیست از سنت

بعد ازین هر چه هست آداب است — یاد گیرش که نسخه کمیاب است

[illegible]

آنچه فرض است در شبان روزی — هفده رکعت بود گر آموزی

دو به صبح و چهار پیشین است — چار در وقت عصر تعیین است

سه به شام و چهار در خفتن — زین نکوتر نمیتوان گفتن

[illegible]

علما گفته اند بی شبهت — هست سنت دوازده رکعت

شش به

شش به پیشین گذار و دو دیگر
دو پس از شام و دو بخفتن در

سنت مخلص صلوة این است
هر چه هست از مؤکدات این است

غیر از این هر چه هست نافله است
خواجهٔ ما امیر قافله است

پس اعمال خویش را زر کن
چار پیش از نماز دیگر کن

چار پیش از عشا و چار از پس
هشت رکعت شد این نوافل بس

نفل اوقات بر کمال این است
سخن خوب بی ملال این است

ای برادر نماز چاشت گذار
رکعاتش یکی تو هشت و چهار

هم چنین کن تهجد ای مشتاق
قصر یابی از عدن حور و براق

کان رسول خدای ما کرده است
سنت او از برای ما کرده است

باب نهم در بیان فریضهٔ روزه

نیست در حکم شرع گردانی
بعد زه جز قهر نفس شهوانی

ترک جماع و شراب دو در رمضان
هر چه خوردنی الفور رمضان

فرض دان جمله روزه را نیت — تا بجا آری ز روزه امنیت

نیت روزه گر ادا نبود — در قضا جز بشب روا نبود

لیک در وقتی نوافل را — تا به پیشین زوال است روا

همچنین گر خلل طلب نکنی — نیت روزه جز بشب نکنی

نمک ار بشنوی در گلو چو برید — نیست نقصان روزهٔ تو پدید

گر کسی سرکه زد و حجامت کرد — می نشاید ورا بدامن گرد

نمک و سرکه گر دهان بچشید — نیست نقصان بروزهٔ تو پدید

روزه باقی بود ولی مکروه — در کراهت مباش بی اندوه

در کسی کرد روغن و سرمه — بر سر و چشم نه کشش جز به

تا که از بهر طفل میخایند — علما اندرین چه فرمایند

گر ضرورت بود روا باشد — بی ضرورت چنین خطا باشد

بفراموشی ار خوری یا گنی — هست روزه درست ایمنی و مزکی

روزه سنت همچنان باقی | گر تو سیری یا وگر تو مشتاقی
در بقصد بت خوردی یا کارت | لازم آید قضا و هم کفارت
در تطوع اگر شروع کنی | پس رجوع از برای جوع کنی
نزد نعمان قضات باید کرد | آنچه خوردی ادات باید کرد
در خوری آنچه او غذا نبود | بر تو لازم بجز قضا نبود
همچو سنگ و کلوخ آهن و روی | نبود زین قبل کال سر تو بای

باب دهم در بیان ادا کردن کفارت صوم

گر کسی قصد کرد در خوردن | نهاری مجامعت کردن
شصت مسکین طعام باید داد | یا یکی بنده کردنش آزاد
یا دو مه روزه را پیاپی دار | تا شوی از حیات برخوردار

در خاتمه کتاب

از برای ... قدر گفتم | یادگیر این که مختصر گفتم

هر که این را بصدق دل خواند | واجب و فرض و نفل را داند
دارم امید من ز درویشان | از فنون فضایل ایشان
که سقیم مرا صحیح کنند | در قبیحی بود ملیح کنند
اندرین مختصر بیفزایند | پس برد این قدر که آرایند
نود و سه بر شش صد سال | از وفات رسول تا امسال
نیمه از جمادی الاول | بود کین نظم گشت مستکمل

بسم الله الرحمن الرحیم

ای داغ بر دل از غم خال تو لاله را | شرمنده ساخت آهوی چشمت غزاله را
از انفعال لعل لبت لاله در چمن | دیگر بدست خویش نگیرد پیاله را
اگه نگشت شاه گل صد هزار | بلبل ز درد یاد رخت کشید آه و ناله را